

## گوته، ادبیات جهانی و آموزه‌های شرقی

دکتر سید محمود حدادی \*

دیوان غربی - شرقی گوته، بزرگ‌ترین دفتر شعر این شاعر کلاسیک آلمانی است و هم‌چنان که از عنوانش پیداست، با هدف فراهم آوردن ترکیبی از سخن و سلوک شرق و غرب سروده شده است تا به سهم خود ادبیات جهانی را تقویت کند و بستر ساز تفاهم فرهنگی ملت‌ها شود؛ اما طبیعی است که خود این اثر را هم باید حاصل ادبیات جهانی دانست، ادبیاتی که در پرتو جاذبه اسطوره‌های یونانی - رومی و بیش از همه قصص توراتی، تاریخی هزاران سال یافته است و میراث مشترک همه ملت‌ها و انسان‌های روی زمین به شمار می‌آید.

از جمله درونمایه‌های بنیادین ادبیات جهانی، تأکید بر خون و تبار مشترک همه انسان‌ها، به رغم نژاد و قوم است که این خود می‌تواند پایه‌ای برای تبلیغ صلح و برادری در میان ادیان و اقوام باشد. ما نمونه‌ای دل‌انگیز از این تأکید بر ریشه‌یگانه انسانی را، در کهن‌ترین نمایشنامه تاریخی جهان، یعنی در «ایرانی‌ها»، اثر اخلیوس، تراژدی‌نویس بزرگ یونان باستان می‌یابیم.

این وسعت دید و نگاه جهان‌وطنانه را ما طبیعی است که در غزل‌های حافظ نیز باز

می‌یابیم، از جمله آنجا که ندا می‌دهد:  
ما قصه اسکندر و دارا نخوانده‌ایم

از ما به جز حکایت مهر و وفا می‌پرس  
بی‌شک اتفاقی نیست اگر گوته هم در دیوان غربی - شرقی خود همانند اخلیوس،  
دو ملت فرهیخته ایرانی و یونانی را - البته این بار در عرصه آفرینش هنری - با یکدیگر  
همپایه و همشأن می‌شمرد و معتقد است یونانی در تندیس تراشی به چنان درجه‌ای از  
استادی رسیده که حاصل دستش آسمانی و ملکوتی است و ایرانی هم در عرصه  
آفرینش شعر به همین درجه از استادی و رفعت نایل آمده است. این سنجش را ما در  
معنی‌نامه، یعنی نخستین دفتر دیوان گوته، آن‌جایی می‌یابیم که وی در قطعه شعری  
می‌گوید:

یونانی خمیر گلش را، در قالب پیکره می‌گنجاند و از این آفریده دست خود،  
شادی‌اش افزون می‌شود؛ اما شادی ما شاعران این است که دست در فرات فرو بریم و  
گه‌گاه در این عنصر روان به گشت و گذار درآییم. چون آتش روح بدین سان فرو  
نشست، ترانه طنین برمی‌دارد و در دست پردازنده و معصوم شاعر، آب، قالب پیکره  
می‌گیرد.

این نگاه جهان‌نگر، گوته را به اوجی می‌برد که با چهارسوی جهان، احساس پیوند  
و خویشی می‌کند و در تکرار آیات قرآنی می‌گوید:

از آن خداست مشرق، از آن خداست مغرب

دیاران شمالی و جنوبی، در صلح‌دستان او آرمیده‌اند.

گوته در آستانه دوران استعمار، به هنگامی که قدرت‌های برتر صنعتی و اقتصادی  
اروپا با نگاهی آقامنشانه و سیاسی‌عاری از اخلاق، در پی تسلط و حکومت بر قاره‌های  
کهن آسیا و آفریقا بودند، به پژوهش در میراث فرهنگی مشرق می‌پردازد و در ادبیات  
این خطه از جهان، خاصه ایران، به اندیشمندان و شاعرانی بر می‌خورد که آثارشان را  
شایسته الهام گرفتن، بازپردازی و بازگویی به زبان آلمانی می‌یابد.

در دوران گوته در حوزه زبان آلمانی از غزل‌های حافظ با نام ترانه‌های او یاد  
می‌کردند، اگرچه این قالب شعری به عنوان نوعی خاص از تغزل فارسی برای اهل فن  
مقوله‌ای آشنا بود و مقدر بود اندک زمانی بعد، خاصه با ترجمه‌های «روکرت» از  
شمس تبریزی، به ادبیات اروپا نیز راه یابد و همه جا نام حافظ و مولوی را تداعی کند.

با این همه ما، در دیوان غربی - شرقی به عنوان حاصل الهام گوته از ادبیات فارسی، به ندرت شعری نزدیک به قالب غزل می یابیم، بلکه برعکس، اشعار این کتاب همه در قالب های مأنوس و آشنای شعر آلمانی سروده شده اند. همین امر خود نشان می دهد که آن چه گوته از ادبیات فارسی الهام گرفته است، برخلاف نظر نقادانی که براساس تفکری اروپا محور، دیوان او را جدی نمی گیرند و آن را نوعی بازی با صور شعر فارسی می دانند، آرمان ها و اندیشه های مشرق زمین و ایران بوده است.

آری، گوته به عنوان شخصیتی جهان وطن و شاعری که از کودکی به واسطه تورات با دنیای مشرق زمین آشنایی داشته است، در دیوان غربی - شرقی خود گوشه هایی از بینش و منش شرقی را منعکس ساخته و با سلوک خاص این دیار هم سویی نشان داده است.

از خود می پرسیم آیا به راستی در دورانی که سیاست استعماری کشورهای صنعتی اروپا در قبال کشورهای مشرق زمین، جز نگاهی اقتصاد محور و استثماری نداشت، گوته به پیروی از آرمان های روشنگران بزرگ اروپایی چه اندیشه ها و بینش هایی را در سخن شاعرانی چون حافظ، عطار و سعدی مقبول و در خور انتقال دانسته یا به عبارتی دیگر، کدام یک از عقاید و نگرش های خود را با آثار این شاعران خویشاوند و همانند یافته است؟

نخست آن که گوته اگرچه به طور عام با مکتب رمانتیسم هم سویی ندارد؛ اما در دیوان خود به پیروی از شاعران این نهضت، آسیا را گهواره تمدن بشری می خواند؛ زیرا که آسیا خاستگاه پیامبران و کهن ترین آموزه های آسمانی است. کودکی بشر در این خطه شکل گرفته است، آن هم در قالب مناسباتی ساده، روستایی و طبیعی، در قالب جوامعی که خون و خویشاوندی پیونددهنده و ایمان راهنمای آحاد آن در پیچ و خم زندگی بوده است و گوته در سرآغاز دیوان خود، در شعر هجرت، از آن چنین یاد می کند:

آن جا، در حریم صدق و سادگی / می خواهم با ژرفا و سرچشمه تبار انسانی برسم / به روزگاری که هنوز آموزه آسمانی را / به زبان زمینی از خدا می گرفتند / و به وسوسه عقل تن در نمی دادند / روزگاری که پدران را ارج می گذاشتند / و از خدمت بیگانه سر می بیچیدند / می خواهم بر دور جوانی شادی کنم / بر دوری که ایمان گسترده بود و اندیشه تنگ.

با چنین نگرش اخلاقی که ایمان را برتر از اندیشه می‌داند، گوته در همان ابتدای دیوان خود به درون فکر و فضای شعر فارسی درمی‌آید که از جمله موضوعات عمده آن، دوگانگی میان قلب و سر و یا به تعبیر عارفانی چون حافظ تقابل میان عشق و عقل است. خاصه اگر بنگریم که در سنت دیرینه طریقت، عشق را انگیزه پاکبازی می‌داند و عقل را از ابزار مصلحت‌اندیشی، عشق را حس پیونددهنده با جهان هستی و عقل را در خطر ابتلائی به خودپرستی. به این ترتیب گوته از همان شعر آغازین دیوان خود با یادکردی ستایش‌آمیز از حافظ به جهان فکری او نیز نزدیک می‌شود، چنان که ما را نیز به یاد این بیت از حافظ می‌اندازد که:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است

کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد  
در پیگیری این اندیشه که عقل صرف می‌تواند به راه خودپسندی برود و منشأ شر گردد، گوته در بخش مقالات دیوان خود نیز تأکید می‌کند:

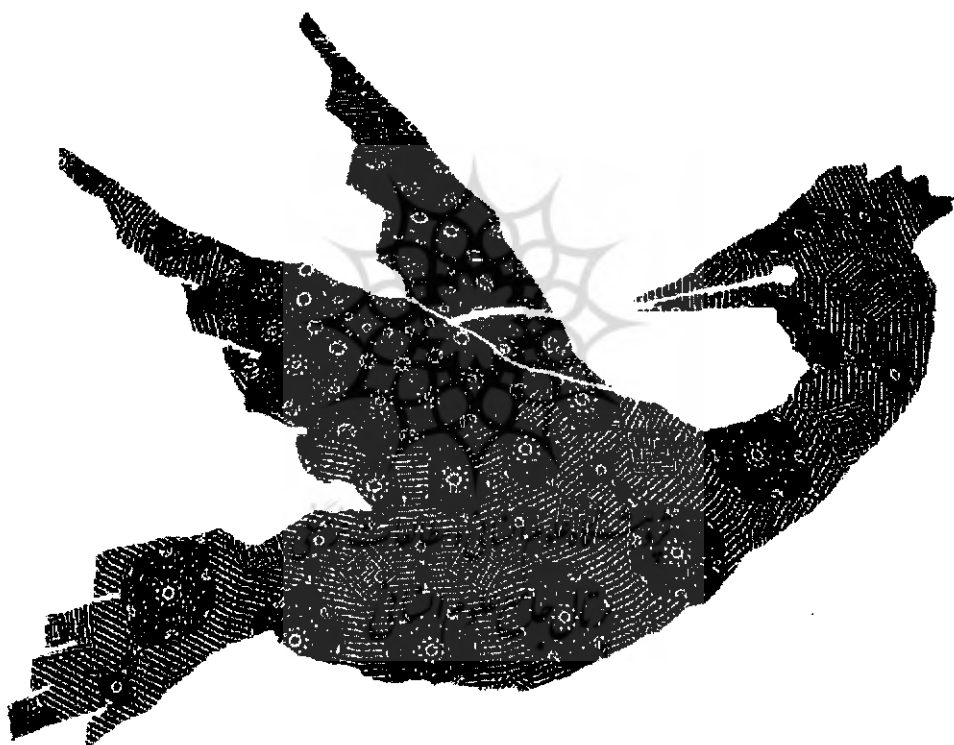
«والا ترین خصلت هنر سخن‌سرایی شرق چیزی است که ما آلمانی‌ها آن را جهان‌خردمندش می‌نامیم، آن سرشت سرآمدی که ویژه هادی برین و خصلتی است که در وجودش تمامی دیگر گوهرها، بدون ادعا و برتری‌جویی، یگانه می‌شوند. جان‌خردمند پیش از هر چیز از آن پیران و یا دوران‌پیری است. ما اشراف بر راه و رسم جهان را در تمام شاعران مشرق زمین می‌یابیم: این شاعران به قابلیت می‌رسند که ما آن را تیزبینی می‌نامیم، ولی تیزبینی چنین مقام‌الایی ندارد، چرا که از خودخواهی و خودپسندی بری نیست، حالی که جان‌خردمند، از این دو عیب پاک است.

بدیهی است هم‌سویی شاعر ژرف‌بینی چون گوته با سنت عرفان اسلامی و تأکید او بر عشق، به مانند خصلتی نافی خودپرستی، به معنای خردستیزی نیست، بل گوشزد این خطر است که محک عقل، به تعبیر شاعران عهد عرفان، اگر که حساب خود را از طبع و سرشت نهادین انسان که در دل او خانه دارد و در عشق تجلی می‌یابد، جدا کند و همه چیز را از منظر سود و زیان خویش ببیند و بسنجد، دید و داوری خودمحورانه‌ای می‌یابد و این دید آدمی را به گفته حافظ از درک «منظور از کارگاه هستی» و رسیدن به معنای خدایی وجود، بازمی‌دارد:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی

تابی خبر بمیرد در رنج خودپرستی

دیگر اندیشه و سلوکی که گوته از سخنوران شرق می‌گیرد، چشم‌پوشی از خواسته و اهداف شخصی به مثابه فضیلتی است که انسانی را به تمکین در برابر قدرت برتر کارگاه کیهانی می‌خواند و این همان خصلتی است که در «ورتر» جوان و «فاوست» نیست و باعث نابردباری و ویرانگری عاقبت تراژیک آن دو می‌شود، چرا که اینان هم‌سو با اصلی غربی، در راه پیشبرد اهداف و خواسته‌های خود به هیچ شرطی تن در نمی‌دهند. گوته در این بی‌ملاحظگی و مطلق‌خواهی خطری را می‌بیند که پیشتر، در قصه «شاگرد جادوگر» به زبانی طنزآمیز به آن اشاره کرده است: آگاهی انسان بالقوه ناقص است و از این رو بسا نیرویی را به حرکت درآورد که خود در متوقف ساختن آن



ناتوان باشد.

انسان شرقی که در پرتو عشق با کارگاه آفرینش پیوند خورده است، به مفهوم ورتر یا فاوست خود را در مرکز آفرینش قرار نمی‌دهد، بلکه در برابر مشیت آن راه تواضع و حتی تسلیم را در پیش می‌گیرد. از همین منظر است اگر حافظ انسان را به فروتنی و صبوری می‌خواند، آنجا که می‌گوید:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند

گر اندکی نه به وفق رضاست، خرده مگیر

به مفهوم همین سخن حافظ، گوته در بخش تفسیری دیوان خود، در باب تفکرنامه‌اش می‌گوید: «در مشرق زمین در هر نکته، تفکری می‌کنند که میان حس نفسانی و روحانی در نوسان است ... و این ویژگی را دارد که تنها بر زیرکی متکی نیست ... و به باریک‌بینی در همه مسائل حیرت‌زای زندگی خاکی نیز می‌پردازد، آن مسائل که سنگدلانه بر سر راه ما مانع می‌گذارند و ادارمان می‌کنند در برابر قضا و قدر و مشیت در نیافتنی‌اش سر فرود بیاوریم و تسلیم بی‌قید و شرط را والاترین قانون سیاسی - اخلاقی و دینی بخوانیم.»

طبیعی است انسان صنعت‌زده امروزی، با تکیه بر هنر فناوری خود می‌پندارد که می‌تواند مهر خواست و اراده خود را بر نظام جهان بزند و از این رو، از فضیلت فروتنی دور افتاده است و اما مستقل از این که آیا او برخلاف آن شاگرد جادوگر، قادر خواهد بود هر نیرویی را که با فناوری خود به حرکت در آورده، در موقع خود متوقف سازد و از وقوع فاجعه جلوگیری نماید، صرف طرح این پرسش از طرف گوته، نشانی از تردید او و هشدار است که به ما می‌دهد و از همین منظر هم هست که بر شیوه رضا و فروتنی شرقی، چون فضیلتی تأکید می‌کند و از زبان فردوسی در حکمت‌نامه‌اش می‌گوید:

در کار جهان چه می‌کوشی که از پیشش ساخته‌اند

جهان دار، سامان کارها را پرداخته است

قرعه قسمت را انداخته‌اند، به شیوه باش!

سفر آغاز شده است، به انجامش برسان

از غم و رنج چه بر می‌خیزد، جز آن

که تا جاویدان قرار از تو بگیرد!

سوم نکته‌ای که گوته در جهان‌بینی عرفان اسلامی - ایرانی در پی تأیید آن است و مصداقی برای آن می‌جوید، اندیشه جهان‌شمول دوئالیسم است که در ضمن، در عمده اثر او، یعنی «فاوست»، با جنگ میان خیر و شر، پایه فلسفی نمایشنامه او قرار می‌گیرد. بارزترین کلامی که وی از این حیث در دیوان خود می‌گنجاند، درآمد گلستان سعدی است که با انطباقی نزدیک به عین ترجمه از صافی اندیشه او می‌گذرد و در دیوانش

چنین طنین برمی دارد:

در هر نفسی دو نعمت است

دم فرو بردن، و از بار آن رهیدن

آن تنگنا می آورد، و این تازگی

چنین، زندگی ترکیبی است سحرآمیز

دمی که در تنگنایت می گیرد، بر خدا سپاس بگذارد

و سپاس بر خدا آن دم نیز که رهائیت می بخشد

گوته که در دانش های گوناگون ژرفای دید داشت، به یقین در پس این جزر و مد  
سینه انسانی، دیدگاه فراگیر فلسفی خود را پنهان کرده است: آن بازی دوگانه اضداد را  
که در همه پدیده ها تجلی می یابد: در نیکی و بدی، زایش و مرگ، سوخت و ساز، تنش  
و آسایش، روز و شب و چرخه فصول و در کارکرد خود، دگردیسی جاویدان را  
می سازند و ما را با گرداننده کارگاه هستی پیوند می دهند. چندان که شاعر به زبان زلیخا  
می نشاند که بگوید:

آینه می گوید که زیبایم

شمایان، اما زنهارم می دهید که پیری

در سرنوشته من نیز آمده است

بر ماست که جلوه ای از جاودانگی خدا باشیم

این یک لحظه را - باری - در منش دوست بدارید.

این شعر تأکیدی است بر اندیشه ای که گوته در بازپرداخت مدخل گلستان سعدی  
متجلی ساخته است؛ اما از آنجا که افت و خیز گرمگاه سینه انسانی با نفعه نخستین  
خدا آغاز می شود، حضور پیوسته او در جان آدمی در چهارچوب آموزه وحدت  
وجود، در این قطعه به تنگ ترین معنا و زیباترین صورت بیان شده است و ما را فرا  
می خواند که در همه حال به عنوان جزئی در پیوند با آفریدگار، جزئی آگاه و خردمند  
از آفرینش، پاسدار ارزش های آن باشیم.

پانوشت:

\* استاد گروه زبان آلمانی دانشگاه شهید بهشتی.